

آرامش سنگ یا آرامش برگ ؟

آرامش سنگ یا آرامش برگ ؟

مرد جوانی کنار نهر آب نشسته بود و غمگین و افسرده به سطح آب زل زده بود. استادی از آنجا می گذشت. او را دید و متوجه حالت پریشانش شد و کنارش نشست. مرد جوان وقتی استاد را دید بی اختیار گفت: "عجیب آشفته ام و همه چیز زندگی ام به هم ریخته است. به شدت نیازمند آرامش هستم و نمی دانم این آرامش را کجا پیدا کنم؟"

... استاد برگ را از شاخه افتاده روی زمین را داخل نهر آب انداخت و گفت: به این برگ نگاه کن وقتی داخل آب می افتد خود را به جریان آن می سپارد و با آن می رود. سپس استاد سنگی بزرگ را از کنار جوی آب برداشت و داخل نهر انداخت. سنگ به خاطر سنگینی اش داخل نهر فرو رفت و در عمق آن کنار بقیه سنگ ها قرار گرفت.

استاد گفت: "این سنگ را هم که دیدی. به خاطر سنگینی اش توانست بر نیروی جریان آب غلبه کند و در عمق نهر قرار گیرد. حال تو به من بگو آیا آرامش سنگ را می خواهی یا آرامش برگ را؟!"

مرد جوان مات و متحیر به استاد نگاه کرد و گفت: "اما برگ که آرام نیست. او با هر افت و خیز آب نهر بالا و پائین می رود و الان معلوم نیست کجاست! لاف سنگ می داند کجا ایستاده و با وجودی که در بالا و اطرافش آب جریان دارد اما محکم ایستاده و تکان نمی خورد. من آرامش سنگ را ترجیح می دهم!"

استاد لبخندی زد و گفت: "پس چرا از جریان های مخالف و ناملایمات جاری زندگی ات می نالی؟ اگر آرامش سنگ را برگزیده ای پس تاب ناملایمات را هم داشته باش و محکم هر جایی که هستی آرام و قرار خود را از دست مده." استاد این را گفت و بلند شد تا برود. مرد جوان که آرام شده بود نفس عمیقی کشید و از جا برخاست و مسافتی با استاد همراه شد.

چند دقیقه که گذشت موقع خداحافظی مرد جوان از استاد پرسید: "شما اگر جای من بودید آرامش سنگ را انتخاب می کردید یا آرامش برگ را؟"

استاد لبخندی زد و گفت: "من تمام زندگی ام خودم را با اطمینان به خالق رودخانه هستی و به جریان زندگی سپرده ام و چون می دانم در آغوش رودخانه ای هستم که همه ذرات آن نشان از حضور یار دارد از افت و خیزهایش هرگز دل آشوب نمی شوم و من آرامش برگ را می پسندم ..."